سیمای زن در «المیزان»

سلطانی، محمدعلی

 محمد علی سلطانی‏ از دیرباز زن به عنوان یکی از موضوعات قابل بحث‏ در اندیشهء انسانی مطرح بوده است،زمانی در تعیین‏ هویت آن سخن می‏گفتند و وقتی دیگر در جایگاه وی در زندگی انسان.

در فرهنگ اسلامی زن سریعتر و با شدتی افزونتر به‏ مسئلهء روز تبدیل شد و محط آراء و نظرات گوناگون‏ گشت و دیدگاههای مختلفی را در محیط جزیرةالعرب به‏ وجود آورد.شاید علت اساسی آن در توجه فوق‏العادهء اسلام و نبی اکرم به بازیابی اعتبار حقیقی وی بود. توجهی که فضای فرهنگی آن روز برنمی‏تافت و نمی‏پذیرفت.حضور همپای زنان در گسترش و قوام اسلام‏ برای مرد عربی که در ذهنیت خویش از زن تصویری جز تابعیت محض نداشت تحمل ناپذیر بود،و برای زن عرب‏ که یکباره از فضای بسته به محیطی پرحادثه و آزاد پا می‏گذاشت فرصتی طلایی باید که به قضای مافات دست‏ یابد و یک شبه ره صد ساله پیماید.گزارشهای تاریخی که‏ از آن تاریخ در دست است گواه گویایی است که زنان از فرصت به دست آمده بهره می‏گرفتند و برای بازیابی آنچه‏ که در طول حاکمیت باطل از کف داده بودند،اصرار می‏ورزیدند و برای رسیدن به حقوق خود تأکید می‏ورزیدند.نمونه گویای این گزارشها برخوردی است که‏ اسماء بنت یزید انصاری بعنوان نماینده و مدافع حقوق‏ زنان با پیامبر ص داشت.این گزارش را مورخان زیادی‏ آورده‏اند و در این مبحث اصل رخداد بدون نقل کامل‏ گزارش مورد توجه است برای مطالعهء کامل آن به ارجاعات‏ پایانی مقاله می‏توان رجوع کرد.

اسماء بنت یزید در جمع یاران پیامبر ص حضور می‏یابد و بعنوان نمایندهء زنان چنین می‏گوید:«بابی انت و امی‏ انی وافدة النساء الیک و اعلم نفسی لک الفداء انه ما من‏ امراة کائنة فی شرق و لا غرب سمعت بمخرجی هذا الاّ و هی علی مثل رأیی...»

ترجمه:پدر و مادرم فدایت.من فرستادهء زنان هستم‏ و بدان-جانم فدایت-هیچ زنی چه در شرق و چه در غرب وجود ندارد که مأموریت مرا بشنود و با من‏ هم‏عقیده نباشد.

محور سؤالات اسماء اعتراض به برخورداری فزون‏ مرد از شرایط اجتماعی و محرومیت زنان است و اسماء این اعتراضات را سخن همه،معرفی می‏کند و بر این باور است که ذهنیت زنان را در تمام جوامع آن روز چنین‏ سؤالاتی پر کرده است.این احساس همگانی که در کلام‏ اسماء گزارش شده است گواه گویایی است بر تأکید زنان‏ به دستیابی به حقوق مسلوب خویش در فضای مناسبی که‏ پیامبر اکرم ص ایجاد کرده بود.پیامبر اسلام ص نه تنها پیدایش چنین روحیه‏ای را ناروا نمی‏شمارد که آن را تحسین می‏کند و می‏فرماید:«هل سمعتم مقالة امرأة قط احسن من مسائلتها فی امر دینها من هذه؟فقالوا:یا رسول اللّه ما ظننا ان امرأة تهدی الی مثل هذا.»

ترجمه:«آیا سخنی زیباتر از کلام این زن در مسائل‏ دینی‏اش شنیده‏اید؟»در پاسخ گفتند:یا رسول ا...ما گمان‏ نمی‏کردیم که زنی چنین چیزهایی را درک کند!»

پاسخ اصحاب پیامبر ص بسیار پرمعنی است و گواه‏ روشنی است بر دیدگاه تحقیرآلود جامعهء عرب در آن‏ عصر در خصوص زن.

این قبیل گزارشات تاریخی به روشنی می‏رساند که‏ زنان در صدر اسلام با بهره‏گیری از فضای ایجاد شده با تمام توان در پی دست‏یابی به حق از چنگ رفته خویش‏ برآمدند و جایگاه زن را به مسئلهء قابل بحث و بررسی‏ تبدیل ساختند.این وضع تا انحراف حاکمیت دینی از مسیر خود ادامه داشت لکن با پیدایش کج راهه در حاکمیت، عصبیتهای سرخورده و فراموش شده بار دیگر سربرآورد و زنان از حرکتی که برای احقاق حق خویش آغاز کرده‏ بودند بازماندند.فرهنگ پادشاهی که جای فرهنگ دینی‏ را گرفته بود،صلاح خویش را در بقاء زن در مقام‏ «انسانی درجهء دوم»می‏دید.از این روی نه تنها مبحث‏ تبیین جایگاه زن در اسلام را از مدار خارج ساخت بلکه با تفسیرها و برداشتهای انحرافی آموزه‏های دینی را به‏ خدمت«کنار گذاشتن زن»گرفت.از این تاریخ به بعد زن‏ از صحنهء مسائل جامعه کنار گذاشته شد و روح حاکم و غالب بر جوامع اسلامی به مردسالاری کشانده شد. فراموش شدن زن موجب شد که دیدگاه دین در مورد زن‏ در غباری از بی‏اعتنایی مدفون شود و مباحث مربوط به‏ حقوق و جایگاه زن متروک گردد یا دست‏کم از هم‏ گسیخته و نامنسجم و بی‏ارتباط با اصل موضوع عنوان‏ شود.

آشنایی تحصیل‏کرده‏های کشورهای اسلامی‏ با دست‏آوردهای رنسانس در اروپا و ورود اندیشهء مشروطه‏ به جهان اسلام در آغاز قرن حاضر جایگاه زن را بار دیگر به مبحث روز تبدیل ساخت و معرکهء آراء گردانید. آمیختگی مسئلهء مزبور با اغراض و اهداف سیاسی‏ استعماری بحث را داغتر و حساستر ساخت و غیرت‏ اندیشمندان دینی را برافروخت و آنان را در برابر تهاجمی‏ پیش‏بینی نشده قرار داد.واکنش جامعه‏های اسلامی‏ در برابر یورش فکری یاد شده بر پایه توان و قدرتهای فکری‏ موجود در جوامع مزبور گوناگون و مختلف گشت، جامعه‏هایی پذیرای مهاجم شدند2و جامعه‏هایی به طرد و رد آن همت گماشتند.منکرین فرهنگ ناخوانده نیز وحدت رویه‏ای در پیش نگرفتند پاره‏ای به جای تبیین‏ دیدگاههای دین به خرده‏گیری اندیشه مهاجم همت‏ گماشتند و گروه دیگر توان خویش را در تبیین نظرات‏ دین به کار گرفتند و گروه سوم در کنار بیان مفاسد فرهنگ خارجی موضع دین را نیز تبیین کردند. نوشته‏هایی که پس از تهاجم فکر غربی،در جامعه‏های‏ اسلامی نگارش یافته‏اند بخوبی گویای تلاش فوق معمول‏ اندیشمندان جامعه‏های اسلامی در حول و حوش مسئله‏ یاد شده می‏باشد که از زاویه‏های گوناگون به مسئله‏ پرداخته‏اند.

از جمله افرادی که در برابر تهاجم فرهنگ غرب‏ واکنش نشان داده است مرحوم استاد علامه طباطبایی‏ است.وی در اکثر مباحثی که فرهنگ دینی با فرهنگ‏ غربی تصادم داشته است به بحث و بررسی پرداخته است‏ و دیدگاه اسلام را تبیین کرده است.از جمله این مباحث‏ «جایگاه زن در فرهنگ اسلام»است که آن مرحوم‏ در مواضع گوناگون تفسیر پر ارج المیزان و از جنبه‏های‏ مختلفی بدان پرداخته است.به جرأت می‏توان گفت‏ زیباترین و معقولترین تبیین را در مسئله مزبور آن بزرگوار بجا آورده است.وی به جای جنجال آفرینی مرسوم در این‏ گونه مسائل،تلاش خویش را در راه پایه‏ریزی اصولی‏ انکارناپذیر به کار گرفته است و بدور از تأثیرپذیری از عواطف تحریک شده اجتماعی مبانی محکم و استواری‏ برای تحلیل«جایگاه زن در فرهنگ اسلامی»پی‏ریزی‏ کرده است.استاد کوشش کرده است در تبیین دیدگاه‏ اسلام به چند مسئله توجه جدی کند و آنها را مبنای‏ نظریه خویش قرار دهد این امور عبارتند از:1.توجه به‏ فطرت و هدف آفرینش 2.بهره‏گیری از واقعیات ملموس‏ 3.تفکیک دیدگاه دین از عملکرد مسلمین 4.جداسازی‏ مصالح و مقتضیات اجتماعی از امیال و هوسهای فردی.

مرحوم علامه این مبانی را در مسائل مختلفی که‏ در حول و حوش زن مطرح کرده است به کار گرفته و احکام اسلامی را بر پایه آنها تفسیر نموده است.در این‏ نوشته کوشش خواهد شد نظریات آن مرحوم در پنج محور ذیل مورد بررسی قرار بگیرد:1.زن و آفرینش 2.زن و حقوق اجتماعی 3.زن و نسب 4.ازدواج دائم و موقت 5. تعدد زوجات.

زن و آفرینش:

استاد علامه طباطبایی در ذیل آیهء اول سوره نساء در تفسیر«و خلق منها زوجها»نظریهء معروف و متداول‏ «خلقت زن از مرد»را مردود می‏شمارد و می‏فرماید: «ظاهر جملهء«و خلق منها زوجها»اینست که جمله برای‏ بیان نوعیت زن با مرد آمده است و این که افراد موجود در گسترهء زمین در نهایت به دو فرد متماثل و متشابه‏ می‏رسد بنابراین لفظ«من»برای نشأت است‏3.

و آنگاه برای اثبات این که«من»در جمله برای‏ تبعیض نیست بلکه برای«نشأت»است آیات چندی را بعنوان نمونه ذکر می‏کند که من در آن آیات برای نشأت‏ استعمال شده است از قبیل الروم/21،النحل/72، الشوری/11،و الذاریات/49.و آنگاه چنین ادامه می‏دهد: «بنابراین آنچه که در پاره‏ای تفاسیر ع وجود دارد مبنی‏ بر این که مراد آیه اینست که زوج این«نفس واحده» مشتق از خود اوست و از جزء او خلق شده است نظیر آنچه‏ که در اخبار است از این که خداوند زن حضرت آدم ع را از یکی از دنده‏های وی آفریده-دلیلی از آیه بر آن نیست.

علامه طباطبایی برای اثبات نظریه خویش‏ در آفرینش زن در ذیل آیهء 196 آل‏عمران از واقعیت‏ خارجی بهره می‏گیرد و به کمک قوانین فلسفی بر وحدت‏ نوعی زن و مرد استدلال می‏کند.این استدلال به نوعی‏ آراء یونانیان قدیم را که در وحدت نوعی زن و مرد تشکیک می‏کردند رد می‏کند.کلام علامه از این قرار است:مشاهده و تجربه گواه هستند که مرد و زن دو فرد از یک نوع با جوهر واحد هستند که همان انسان باشد. چون جمیع آثاری که در صنف مردها دیده می‏شود در صنف زنان نیز بدون تفاوت دیده می‏شود.و ظهور آثار نوعی دلیل بر تحقق موضوع در هر دو است.البته اختلاف‏ به ضعف و شدت در بعض آثار مشترکه دیده می‏شود لکن‏ چنین اختلافی وحدت نوعی را بهم نمی‏زند.5

استاد علامه پس از اثبات وحدت نوعی-جوهری زن‏ و مرد نتیجهء مهمی از آن می‏گیرد:از این جا روشن شد که کمالات نوعی که در یک صنف ممکن است در صنف‏ دیگر نیز امکان حصول دارد،از جمله کمالات معنویه که‏ از طریق اعتقاد،عبادات و اطاعت اوامر الهی حاصل‏ می‏شود.و از همینجا ظاهر می‏شود که بهترین تعبیری که‏ بتواند این معنی را برساند قول خداوند متعال است که‏

«انی لا اضیع عمل عامل منکم من ذکر و انثی‏6.»

با این بیان امکان دست‏یابی زن و مرد به هر توان و کمالی که نوع انسانی قدرت دست‏یابی به آن را دارد برای هر دو صنف ثابت می‏شود لکن آنچه که موجب‏ می‏شود این دو صنف در مسئولیتهای اجتماعی موقعیتهای‏ گوناگون پیدا کنند اختلافات آفرینشی است که معمولا دو صنف از یکنوع از آن برخوردار هستند.مرحوم علامه‏ طباطبایی در مبحث«زن و حقوق اجتماعی»از این‏ واقعیت انکارناپذیر بهره گرفته است.

زن و حقوق اجتماعی

مرحوم علامه حقوق و احکام اجتماعی را در اسلام‏ مبتنی بر فطرت می‏داد و می‏فرماید:«پایه‏ای که این گونه‏ احکام و حقوق بر آن مبتنی است فطرت می‏باشد7».و در توضیح آن چنین ادامه می‏دهد:«محقق در احکام‏ اجتماعی و مباحث علمی مربوط به آن در ضرورت منتهی‏ شدن وظائف اجتماعی و تکالیف اعتباری به طبیعت نباید شک کند.چون ویژگیهای طبیعی انسانی است که او را به اجتماع نوعی رهبری کرده است و هیچ زمانی از زندگی‏ انسان خالی از این اجتماع نوعی یافت نمی‏شود گر چه‏ ممکن است این اجتماع مستند به خواست طبیعت،گرفتار عوارضی شود که آن را از مجرای درستش خارج کند8».

آنگاه علامه بر پایه مذکور جایگاه اجتماعی زن و مرد را تبیین می‏کند و موارد اشتراک و اختلاف را بر پایه‏ اشتراک و اختلاف بنیه طبیعی دو صنف توضیح می‏دهد: «اسلام از نظر اداره شؤون زندگی،زن و مرد را همسان‏ دانسته است.آنان از دیدگاه تعلق اراده به آنچه که‏ ساختمان وجودی انسان در خوردن و نوشیدن و دیگر امور مربوط به بقاء انسان محتاج است مساوی هستند. بنابراین زن همانند مرد می‏تواند بطور مستقل تصمیم‏ بگیرد،عمل کند و نتایج کار خویش را مالک گردد.9

و در بحث اختلاف و گونه‏گونی مسئولیتهای زن و مرد، دو ویژگی آفرینشی در زن را مطرح می‏کند و بر پایه‏ هدفی که آفرینش در جعل این دو ویژگی در زن داشته‏ مسئولیتهای خاص زن را تبیین می‏کند.«خداوند در زن‏ دو ویژگی نهاده است که بخاطر این دو ویژگی آفرینشی‏ ممتاز و مشخص شده است نخست این که:زن در تکون‏ نوع انسانی و رشدش به منزله کشت است که نوع انسانی‏ در بقایش به وی اعتماد دارد بنابراین احکام مختص به‏ این ویژگی مخصوص زن است و دوم آن که وجود زن‏ مبتنی بر لطافت جسمی و ظرافت احساسی است و این‏ ویژگی نیز در وظائف اجتماعی وی مؤثر است.10»

مرحوم علامه طباطبایی در تداوم بحث ضمن تأکید بر ضرورت هماهنگی قوانین و مسئولیتهای اجتماعی با خصوصیات آفرینشی و برشمردن آثار مواهب مشترک‏ وجودی زن و مرد،موارد اختلاف را چنین توضیح‏ می‏دهد:زن در عین دارا بودن مشترکات از جهاتی با مرد اختلاف دارد.چون ویژگیهای ساختمانی متوسط زنان نظیر:مغز،قلب،شریانها،اعصاب،قامت و وزن، طبق آنچه که در کالبدشناسی توضیح داده شده است از متوسط مردان در همان ویژگیها مؤخرتر است و این‏ مسئله موجب شده است که جسم زن لطیف‏تر و نرمتر از مرد باشد و در مقابل جسم مرد درشتر و سخت‏تر باشد.و احساسات لطیف نظیر:دوستی،رقت‏قلب،زیباگرایی و آرایش‏جویی در زن بیشتر و اندیشه‏گرایی در مرد فزونتر شود بنابراین زندگی زن«احساس‏گرا»و زندگی مرد «اندیشه‏گرا»است.11

علامه بزرگوار در این قسمت از بحث از واقعیت‏ خارجی بهره گرفته است واقعیتی که انکار ناپذیر است و هر انسانی به روشنی آن را در دو صنف مرد و زن می‏یابد. این اختلاف بنیوی باجبار تأثیر خود را در رفتار و کردار هر دو صنف می‏گذارد و اعمال و رفتار زن را چهره‏ای‏ لطیف و احساسی و کردار مرد را سیمایی خشن و اندیشه‏گرا می‏بخشد.آنچه که در کلمات علامه جای دقت‏ دارد تعبیرات آن مرحوم در این بخش است.وی بر خلاف‏ آنچه که می‏گویند عقل زن از مرد کمتر است و بر پایه آن‏ احساسات یک صنف از نوع انسانی را جریحه‏دار می‏کنند تعبیر زیبا و درست«تعقل»را به کار گرفته است.در تعقل‏ سخن از به کارگیری«عقل و اندیشه»است.بنابراین مرد بر پایه آفرینش موجودی«عقل‏گرا»است و زن بر همان‏ پایه«احساس‏گرا».و گرایش و به کارگیری بیشتر هر کدام از دو صنف یکی از دو موهبت احساس و عقل را دلیل بر فقدان یا کمبود موهبتی در صنف دیگر نیست.و بدین خاطر است که این قاعده مبتنی بر غالب را وجود زنانی اندیشه‏گرا و تعقلی و وجود مردانی احساساتی و مهرگرا در پاره‏ای مواقع،نقض نمی‏کند.زیرا هر دو این‏ صنف از قدرت اندیشه و احساس برخوردارند لکن صنفی‏ بر اساس ویژگیهای خلقتی از اندیشه بهره بیشتری‏ می‏گیرد و صنف دیگر-نیز بر اساس اهداف آفرینش-از احساس.

اندیشه‏گرایی مرد و احساس گرایی زن نیز از واقعیات ملموس است و هر دو صنف وجود این ویژگی را در خود می‏بینند.از این رو اگر ضرورت هماهنگی قوانین‏ و احکام اجتماعی را با هدفهای خلقت و ویژگیهای‏ آفرینش بپذیریم باید هماهنگ با استاد علامه طباطبایی‏ تقسیم‏بندی مشاغل در اسلام را بر پایه اصولی درست و اجتناب‏ناپذیر بدانیم،وی می‏نویسد:به همین خاطر است‏ که اسلام در وظائف و مسئولیتهای کلی اجتماعی که به‏ اندیشه‏گرایی یا احساس‏گرایی مربوط می‏شود،بین زن و مرد تفاوت قائل شده است.اموری نظیر سرپرستی، قضاوت و جنگیدن را که به اندیشه‏گرایی نیازمند است به‏ مرد و تربیت و سرپرستی فرزند و تدبیر منزل را به زن‏ اختصاص داده است.12

استاد علامه طباطبایی قیمومت رجال بر نساء را نیز بر همین پایه تفسیر می‏کند و آن را تنها در آن بخش از زندگی نافذ می‏داند که ضرورتی برای تقدم عقل‏گرایی‏ وجود داشته باشد و سلطهء احساس موجب شکست و ناکامی گردد گر چه استاد با بهره‏گیری از عموم تعلیل این‏ بخش از زندگی را هم در روابط خانوادگی و هم در روابط اجتماعی می‏بیند و قیمومت رجال بر نساء را در هر دو بخش لازم می‏شمارد لکن در هر دو بخش محدودهء قیمومت مذکور را«نیازمندی به عقل‏گرایی»می‏داند.در تفسیر آیه می‏نویسد:«همان‏گونه که قیمومت مردان بر زنان در اجتماع،به جهات کلی مشترک در زندگی آنان و مرتبط به تعقل‏گرایی و سختجویی مردان چون حکومت، قضا،جنگ مربوط می‏شود بدون آنکه به استقلال زن در عمل و اراده فردی به اینکه آنچه دوست دارد بدان تصمیم‏ بگیرد.و آنچه که می‏خواهد عمل کند،ضربه بزند و بدون‏ آنکه برای مرد حق مخالفت-جز در منکر-باشد.همانطور قیمومت مرد بر زن خویش آنگونه نیست در تصرف و اراده‏ زن را در مایملک‏اش مؤثر باشد و زن در حقوق فردی و اجتماعی و دفاع از آن و تهیه زمینه‏هایی برای رسیدن به‏ آن حقوق مستقل نباشد بلکه مراد این است که چون مرد اداره زندگی و مخارج زن را در برابر بهره‏جویی جنسی‏ بعهده دارد،زن باید در آنچه که به موضوع مرتبط می‏شود تن دردهد.13

مرحوم علامه طباطبایی در خصوص جایگاه زن در مسائل اجتماعی در جاهای متعددی به بحث پرداخته‏ است که گزارش آن در وسع این نوشته نیست.از این رو باید خوانندگان به قسمتهای مختلف المیزان مراجعه‏ کنند.لکن از مجموع آن مباحث چنین بدست می‏آید که‏ استاد بزرگوار حق مساوی زن و مرد را در کلیه مشاغل و مسؤولیتهای اجتماعی و خانوادگی که اهداف آفرینش و ویژه‏گیهای خلقتی استثناء نکرده و اجبارهای شغلی‏ ضرورت حاکمیت یکی از دو ویژگی عقل‏گرایی و احساس‏گرایی را مبرهن نساخته است،محفوظ می‏داند و بر پایه مقتضی طبیعت و ضرورت هماهنگی قوانین با اهداف آفرینش لزوم تقسیم‏بندی مشاغل و مسؤولیتها را در پاره‏ای موارد اجتناب‏ناپذیر و لازم می‏شمارد و تقسیم‏بندیهای مشاغل و مسؤولیتها را در اسلام دقیقا ناشی از اهداف آفرینش و مقتضی خلقت می‏داند.

زن و نسب

یکی از مباحث زیبا و در عین حال فراموش شده در مسألهء زن مبحث نسب است.در اکثر فرهنگهای قومی و ملی و نیز مکاتب حقوقی عمود نسب را پدر می‏شمارند و در سلسله انساب ملاک را انتساب پدری می‏دانند.سلسله‏ شماری بر پایهء سلسله پدری چنان قوی و مشهور است که‏ کمتر زن و مردی به این فکر می‏افتد که نسب را در راستای نسب مادری حفظ کند و تعقیب نماید.یکی از امتیازاتی که فرهنگ اسلامی برای زن قائل شده اعتبار بخشیدن به نسب مادری است.مرحوم علامهء طباطبایی به‏ این امتیاز و ویژگی حقوقی اسلامی توجه خاص مبذول‏ داشته است و با بهره‏گیری از آیات قرآنی به تبیین آن‏ پرداخته است.وی نخست رابطه نسبی را چنین تشریح‏ می‏کند:«نسب رابطه‏ای است که فردی را به فردی دیگر بر اساس تولد و همرحمی مربوط می‏سازد.و در واقع‏ رابطه طبیعی است که قبایل و دستجات قومی را بوجود می‏آورد و خصلتهای خونی را منتقل می‏سازد.14»

آنگاه متذکر می‏شود که جوامع بشری در این رابطهء نسبی تصرفاتی نموده و گروهی را با داشتن چنین‏ ارتباطی از مقوله نسب خارج ساخته و گروهی دیگر نظیر فرزند خواندگان را که برخوردار از چنین رابطه‏ای‏ نیستند وارد آن کرده‏اند لکن اسلام نسب را بر پایه درست‏ آن که ربط واقعی باشد تنظیم کرده و با اخراج فرزند خواندگان از شمول قانون نسب و ادخال رابطهء مادری‏ در آن،نسب را اصلاح کرده است.کلام مرحوم علامه‏ طباطبایی در این خصوص از این قرار است:«چون اسلام‏ برای زنها نیز قرابت قایل شده است پسر و دختر و همین‏ طور پدر و مادر،برادر و خواهر،جد،جده،عمو،عمه، دایی،خاله،از نظر قرابت در یک سطح قرار گرفته‏اند و عمود نسب رسمی همانگونه که در راستای فرزند پسر محفوظ است در راستای فرزند دختری نیز معتبر است. مرحوم علامهء طباطبایی در دو جای المیزان نسبت به‏ مفسرینی که پنداشته‏اند که مباحث قرآنی در این موارد15 مباحثی است لفظی و از جنبه حقوقی-اجتماعی خالی، اعتراض می‏کند و می‏فرماید:«گذشته‏گان ما در این‏ مسأله و نظایر آن که مسأله حقوقی اجتماعی است‏ کوتاهی کرده‏اند و تصور کرده‏اند که یک مسأله لغوی‏ است که باید به مقتضای لغت مراجعه کرد و به همین‏ خاطر بحث شدیدی در موضوع له لفظ«ابن»در گرفته‏ است.بعضی به شمول و بعضی خصوص معتقد شدند در حالی که همه نادرست است.16»

مرحوم علامهء طباطبایی این خطاء مفسرین را ناشی‏ از کم‏توجهی به آثار مترتب بر نسب دانسته و معتقد است: «این در واقع کم توجهی به آثار و احکام گوناگونی است که‏ بر پسری و دختری و نظایر آن بار می‏شود.این گونه آثار ارتباط به لغت ندارد بلکه به نوع ساختمان اجتماع و سنتهای جاری آن مربوط می‏گردد و گاهی با تغییر سنتهای اجتماعی احکام و آثار تغییر می‏کند و لغت در وضع خود می‏ماند و این خود می‏رساند که این مباحث، مباحث اجتماعی است نه مباحث لفظی.17»

علامهء طباطبایی در نهایت با تمام تأکید می‏فرمایند: «خلاصه،مادر رابطهء نسبی را همچون پدر به فرزندان‏ پسر و دختر خویش منتقل می‏کند و از آثار روشن آن در اسلام قوانین میراث و حرامت ازدواج با منسوبین مادری‏ است‏18».

زن و ازدواج

از مباحث دیگری که علامه در ارتباط با زن مطرح‏ کرده است زن و ازدواج است.در این مبحث آن بزرگوار کوشیده است ازدواج دائم و موقت را بر پایه فطرت انسانی، مقتضای طبیعت و واقعیت خارجی ترسیم و تشریح کند. وی ازدواج را یک امر فطری می‏داند و برای آن علاوه بر وجود جهاز تناسلی در مرد و زن،وجود غریزهء جنسی و تمایل به جنس مخالف،علاقه‏مندی به فرزند،به استمرار سنت ازدواج در طول تاریخ انسان و در تمام مجامع بشری‏ بر فطری بودن ازدواج استشهاد می‏کند و می‏فرماید: «ازدواج از سنتهای اجتماعی است که هیچ جامعه‏ای تا آنجایی که تاریخ آنها نشان می‏دهند-خالی از آن نیست‏ و این خود گواه است که ازدواج سنت فطری است.19»

و از آنجایی که ازدواج امری فطری است همهء جوامع‏ بشری به خاطر خضوع در برابر اصول و احکام فطری‏ بدان تن داده‏اند چون اموری از قبیل:حب فرزند،اعتقاد به بقاء نوع از طریق حراست نسل،آرامش بخشی مرد و زن بطور متقابل،حرمت وراثت،ضرورت تأسیس خانه و کاشانه که همه ریشه در فطرت و طبیعت انسانی دارند راهی جز قبول سنت ازدواج و پی‏ریزی اصولی برای‏ ارتباط جنسی را نمی‏پذیرد.20مقررات و اصولی که‏ بتواند نیاز جنسی را برآورده کند و از عواقب زیانبار اختلاط نسل و هرج و مرج جنسی محفوظ باشد.

مرحوم علامهء طباطبائی قسمت زیادی از احکام‏ اسلامی از قبیل:حرمت ازدواج با محارم ابدی،لزوم‏ حجاب در جامعه،ازدواج دائم و موقت و نیز تعدد زوجات‏ را از همین دیدگاه و بر پایه همین اصول توجیه‏پذیر و قابل قبول می‏داند.21وی در تفسیر هماهنگی قوانین و سنتهای ازدواج در جوامع بشری با مقتضای فطرت‏ توضیحی دارد نزدیک به این مضمون:آنچه که باعث‏ می‏شود انسان به سوی ایجاد سنتهای اجتماعی و وضع‏ قوانین در جامعه کشانده شود توجه و تنبه وی به نیازهای‏ خویش است.و هر آنچه نیاز انسانی بسیطتر و به طبیعت‏ نزدیکتر باشد آگاهی انسان بدان سریعتر انجام می‏گیرد و فوریتر به فکر جعل سنت‏ها و قوانین می‏افتد.یکی از این حوائج بسیط و اولیه انسان نیازمندی جنسی است که‏ سریعتر در رفع آن پیش‏قدم شده است.از دیدگاه آفرینش‏ و خلقت،جعل چنین نیازی در وجود انسانی برای حفظ و بقاء نسل است و مجهز شدن انسانی به غریزه شهوت برای‏ تحصیل همین هدف است.و چنانکه تاریخ مجتمعات‏ بشری گواهی می‏دهد انسان از همین طریق به حراست از نسل همت گماشته است و با ایجاد سنت ازدواج از اختلاط نسلها جلوگیری کرده است.آنچه که می‏تواند در دست‏یابی آفرینش به اهداف خویش در این خصوص مانع‏ ایجاد کند،فراموش کردن سنت ازدواج و گرایش به‏ روابط جنسی غیرقانونمند است.زیرا با وجود چنین‏ شیوه،غرایز جنسی اشباع می‏شود و انگیزهء ایجاد خانواده‏ و تحمل مشکلات و گرفتاریهای ازدواج از بین می‏رود و بقاء نسل و تشکیل خانواده با خطر مواجه می‏گردد.شاید توجه به چنین عواقب ناگواری بوده است که بشر در طول‏ تاریخ و در میان تمام مجتمعات بشری به سنت ازدواج‏ گردن نهاده و پذیرفته است.با این حال از این واقعیت‏ نباید غافل شد که در همهء جوامع در کنار ازدواج دائم و تشکیل خانواده جریان انحرافی:«عمل نامشروع»متداول‏ بوده و مراکزی-آشکار یا پنهان بنا به مقتضای سنتها- وجود داشته است.

وجود مداوم چنین جریانی روشنترین دلیل بر ناکافی‏ بودن ازدواج دائم در رفع این نیاز حیاتی انسانی است. بسنده نبودن ازدواج دائم در رفع نیاز جنسی بشر قانونگذاران را بر توسعهء ازدواج و گشودن طرق دیگری‏ برای رفع نیاز جنسی وا می‏دارد.

ازدواج موقت در اسلام دقیقا بر همین پایه استوار است و واقعیات انکارناپذیر خارجی است که زمینهء چنین‏ قانونی را درست کرده است.چون ارتباط جنسی خارج از مدار ازدواج دائم به گواهی زندگی انسانها در طول تاریخ‏ یک ضرورت انکارناپذیر است و همانگونه که تاریخ گذشته‏ نشان داده است،آیندگان نیز در چنگال این ضرورت‏ گرفتار هستند برای رفع این ضرورت دو راه بیشتر وجود ندارد:یا ارتباط جنسی قانونمند و یا ارتباط غیر قانونمند.ارتباط غیرقانونمند با هدف آفرینش مباینت‏ کامل دارد چون موجب اختلاط نسل و هرج و مرج‏ جنسی خواهد شد بنابراین به مقتضای هدف آفرینش و به‏ حکم عقل سلیم باید برای جبران نقص و کمبود عقد دائم‏ در رفع نیاز جنسی بشر،ارتباط جنسی قانونمندی درست‏ کرد که هم نیاز انسانی مرتفع شود و هم با هدف آفرینش‏ منافات نداشته باشد.و ازدواج موقت دقیقا همین قانون‏ است که باید از افتخارات قانونگذاری اسلام شمرد.22

مرحوم علامه طباطبائی معتقد است که چهرهء این‏ قانون را عملکرد نامناسب مسلمانان کریه کرده است. چنانکه تعدد زوجات نیز از این بلا صدمات فراوان دیده‏ است و با آنکه آن قانون نیز در موقعیت و جایگاه خود از بهترین و ضروریترین قوانین اسلام است،حالتی نفرت‏آور پیدا کرده است.علامهء طباطبائی بر این اعتقاد است که‏ باید قوانین اسلام را از عملکرد مسلمانان جدا دانست‏ چون:«کی مسلمانان به آنچه آموزشهای اسلام به آنان‏ القاء کرده به طور درست عمل کرده‏اند تا به خاطر مفاسدی که نتیجه اعمال آنان بود اسلام را مورد بازخواست قرار دهیم.»23

نهایت سخن اینکه علامهء طباطبایی ازدواج اعم از دائم‏ و موقت را از سننی می‏داند که جوامع بشری هیچگاه از آن خالی نبوده است تنها فرقی که وجود دارد این است که‏ در بخش ازدواج موقت،اسلام بر قانونمندی آن تکیه دارد و در دیگر سنتها قانونمندی آن یا ضعیف بوده است یا هرج‏ و مرج جنسی حاکم بود.

زن و تعدد زوجات

یکی از مباحث دیگر در ارتباط با زن مبحث تعدد زوجات است.معمولا این قانون را نوعی ستم به زن‏ می‏شمارند و تفضیلی برای مرد بر زن.استاد علامه‏ طباطبایی در این ارتباط نیز مبحثی مبسوط دارد آنچه که‏ از مجموع سخنان آن بزرگوار می‏توان به طور خلاصه‏ گزارشی بدست داد این است که:قانون مزبور در اسلام‏ دقیقا بر مبنای مصلحت جامعه جعل شده است و اگر بدور از غوغاسالاری مورد بررسی قرار بگیرد قانونی است‏ کارساز و ضرور که باید برای حفظ و حراست جامعه از آن‏ بهره گرفت.لکن آنچه موجب شده است این قانون حرمت‏ و ارزش خود را از دست بدهد عملکرد مسلمانان و بی‏ توجهی آنان به ظرف و جایگاه قانون مزبور است.آنچه که‏ این قانون را بد جلوه داده است سوء استفاده‏های ملوک و پادشاهان و طبقات مرفه جامعه است که با تحریف قانون‏ یاد شده به تشکیل حرمسرا اقدام می‏کردند.24در حالی‏ که این قانون بدان لحاظ جعل شده است که زیادی نسبی‏ زنان بر مردان موجب ایجاد فساد در جامعه یا محرومیت‏ همان نسبت از زنان از نعمت بهره‏وری جنسی نشود25.و بدین خاطر است که اسلام از تک زن تشریع را شروع کرده‏ است و تعدد آن را مشروط و مقید ساخته است و تعدد آن‏ را علاوه بر آنکه از نظر کمیت محدود ساخته است جنبه‏ ترخیصی بدان داده است نه وجوب و فرضی،لکن آنان‏ در پی سوء استفاده هستند به تعدد زوجات به عنوان یک‏ قانون مطلق نظر افکنده و به بدنام کردن و بی‏اعتبار کردن قانونی کمر بسته‏اند که از ضروریات یک جامعه‏ سالم است.علامهء طباطبایی در ارتباط با این قانون به طور صریح می‏فرمایند: «اسلام قانون ازدواج را با تک‏زنی آغاز کرده است و تعدد زوجات را به شرط آنکه تمکن از قسط بین آنان‏ داشته باشد و تمام اشکالات تعدد زوجات را از بین ببرد، قانونی دانسته است.»26

و در ادامه بحث می‏نویسد:«اسلام تعدد زوجات را به‏ شکل قانون لازم الاجراء برای تمام مردان تشریع نکرده‏ است بلکه طبیعت افراد،عوارضی که ممکن است برایشان‏ پیش بیاید و مصلحت را در نظر گرفته و از طرف دیگر مفاسد و مشکلات تعدد زوجات را ملاحظه کرده و در جمع‏بندی تعدد زوجات را به خاطر مصلحت اجتماع‏ تشریع نموده است و آن را به قیدی مقید ساخته است که با آن مفاسد تعدد زوجات را از بین برود.این قید همان‏ اطمینان مرد به اجراء عدالت و قسط است مردی که این‏ اطمینان را دارد بر وی جایز است از این قانون بهره بگیرد. اما اینان‏[منظور حرمسراسازان است‏]به قرینهء قبل که‏ توجهی به سعادت خود و زن و فرزندشان ندارند و چیزی‏ جز خوردن و عیاشی کردن در نزدشان ارزشمند نیست و زن در دیدگاهشان جز به عنوان موجودی برای ارضای‏ جنسی مرد و لذت‏رسانی آفریده نشده است،اسلام کاری‏ با این افراد ندارد.برای اینان،در چنین حالی‏ در مشروعیت یک زن هم تردید است.»27

علامهء طباطبائی در مورد مسائل مربوط به زن مباحث‏ فراوانی انجام داده است که گزارش تفصیلی آن در وسع‏ یک مقاله نیست از این روی گزارش گونه‏ای از نظریات آن‏ مرحوم در اینجا آورده شد طالبان تفصیل قهرا رجوع به‏ متن المیزان را رواتر خواهند شمرد که حق نیز چنین‏ است.

یادداشتها:

(1).المیزان 4/350

(2).چهرهء عریان زن عرب،دکتر نوال السعدادی،ترجمه مجید فروتن-رحیم مرادی.

(3).المیزان 4/136.

(4).التفسیر الکبیر،الامام فخر رازی 9/161

(5)-المیزان 4/89

(6).همان مدرک.

(7).المیزان 2/273

(8).همان مدرک

(9).المیزان 2/271

(10).همان مدرک.

(11).المیزان 2/271

(12).همان مدرک

(13).المیزان 4/344

(14).المیزان 4/311

(15).همان مدرک.

(16).همان مدرک.

(17).المیزان 4/312

(18).همان مدرک.

(19).همان مدرک.

(20).المیزان 4/312

(21).المیزان 4/312 به بعد

(22).المیزان 18/17،به گونهء تلخیص

(23).المیزان 4/191

(24).همان مدرک.

(25).المیزان 4/186 به بعد

(26).المیزان 4/183

(27).المیزان 4/191